

جنگ

اعتراض

"به خاطر نوزاد دشمنش شاید"

(مجموعه ای از بحث‌های فرهنگی، تحلیل‌های سیاسی، مقالات اجتماعی، داستانها، پیامها و نامه‌های راهبردی)

رضا آیرملو

پروفسور جامعه‌شناسی - سوئد

هویت اصلاح طلبان سبزپوش رژیم (اصلاح چی؟) - و رأی اعتماد مجدد به دیکتاتوری جمهوری اسلامی

برداشت و نقل از مقاله نویسنده تحت عنوان "سبزپوشان به چه می اندیشند، ۱۳۸۹".
این بحث نسبت به مورد، تحت سه عنوان جداگانه به شرح زیر تنظیم شده، و در این کتاب ارائه میشود.
* هویت اصلاح طلبان سبزپوش رژیم (اصلاح چی؟) - و رأی اعتماد مجدد به دیکتاتوری جمهوری اسلامی
* اعتراض درست، صفتندی غلط - و اعلام انحلال اپوزیسیون لائیک دنباله رو "جنیش سبز رژیم"
* برندگان و بازندگان بازیهای انتخاباتی رئیس جمهور رژیم و باقی قضایا

- تا دیکتاتوری اسلامی و غیر اسلامی بر ایران حکم میراند، بازیهای انتخاباتی دروغین گوناگونی هم به اجر گذاشته خواهند شد و جمعی از مردم ساده اندیش این کشور سانسورزده و محروم نیز در پی سرابها و شبهه های کاذب تلقین شده به دنبال بازیگران این بازیها خواهند دوید. امید است این تحلیل به عنوان بیداری برای همه خواب کردهای امروز و فردا عمل کند و به کار آید.
- صرف شرکت در بازی های رأی گیری رژیم (فارغ از آنکه شرکت کنندگان چه هدفی و منظوری دارند)، به معنی حمایت از "رژیم حاکم" و معادل رأی دادن به ماندگاری نظام جمهوری اسلامی، و در نتیجه، موجب مسئولیت تاریخی و وجدانی است.
- رأی دهندگان به نامزدهای رژیم، بر خلاف انتظارات و ادعاهای مخالفت آمیزشان علیه رژیم جمهوری اسلامی، علتی از علل وجودی رژیم حاکم را تشکیل می دهند!
- انتخابات رژیم اسلامی از اساس برای نمایش و فروش به اربابان و ابرقدرت های خارجی شان تدارک دیده شده اند، و هیچ نقشی در گزینش رهبران جامعه ایران اسلامی ایفا نمیکنند.

راه سخت سرنوشت ساز

میتوان اعتراضات سال ۱۳۸۸ شمسی مردم به جان آمده ایران از تقلبات و تعرضات رژیم جمهوری اسلامی را نمودی از اعتلای آگاهی و دخالت سیاسی توده های شهرنشین ایران برای نیل به دموکراسی دید. اما و اما، حتی

اگر این دیدگاه خوشبینانه نیز صحت داشته باشد، عبور از این مرحله تاریخی، بسیار پیچیده است، و اگر اشتباهی در سمت و سویش پیش آید، (که این بار هم پیش آمد!)، رژیم اسلامی با ترکیبی جدید، - جان تازه خواهد گرفت،

- خود، جنایات و خیانت هایش را قانونی و اخلاقی جلوه خواهد داد و، - با استفاده از توده های گول خورده، یک ۴۰-۳۰ سال دیگر هم، بدون هر گونه مانع و رادعی، جان و مال خواهد ستاند و سرکوب خواهد کرد. این است که بررسی این اعتراضات از جنبه های مختلف به ضرورتی عمده تبدیل می شود.

باشد که هواداران و آرزومندان "دموکراسی، آزادی و جدائی دین از سیاست"، با مطالعه این نقد و تحلیل^۱، این بار به راهی پا بگذارند که راه رهائی از دیکتاتوری و ستم دینی رژیم اسلامی است و نه راه ابقای آن. بدون این درس گرفتن از اشتباهات گذشته، این "قافله تا به حشر لنگ" خواهد ماند.

رنگ سبز "سیدی" و سبزپوشان اسلامی

یک- آنچه اتفاق افتاد

در سال ۱۳۸۸ هجری (۲۰۰۹ میلادی)، مردم ایران تحت کنترل تمام عیار نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی، برای انتخاب یک رئیس جمهور، (آنهم در کشوری که نه جمهوری است، و نه با وجود "رهبر اسلامی"، جایی خالی برای سمت رئیس کشور دارد)،

به پای "صندوقهای رأی گیری رژیم" رفتند. ظاهر امر بسیار ساده بود. قبلاً همه مردم واقف بودند که رژیم با دخالتهای و فیلترهائی که فقط در چنین رژیمهائی به تمامی دیکتاتوری قابل اجرایی، نه فقط راه مخالفان رژیم، بلکه حتی راه هواداران و نزدیکان خود را هم برای اعلام نامزدی در "انتخابات" خواهد بست، و جز به رقابت تعداد انگشت شماری از مؤمن ترین و معتقد ترین چهره های آزموده اش رضایت نخواهد داد. این نامزدها نه فقط

^۱ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به "بخش ۱- جنبش سرنگونی طلب آزادیخواه- گره ها و دوراهی ها" در کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران ...".

باید به "نظام جمهوری اسلامی، قانون اساسی و نهادهای رژیم" ایمان مطلق داشته باشند، بلکه همچنین باید، خود یکی از سنگ پایه های این دیکتاتوری دینی قرون وسطائی را تشکیل داده و از بنیانگذاران جمهوری اسلامی باشند. "هم شریک دزد و هم رفیق قافله!". این بود که "رهبر اسلامی" و نهادهائی همانند "شورای نگهبان"، "شورای مصلحت نظام" و غیره، (که در عین اختیارات عظیم تصمیم گیری سیاسی شان، هیچ مسئولیتی برای پاسخگویی در برابر مردم ندارند)، از بین کسانی که خود را واجد این شرایط و بند و بستها میدیدند، چهار نفر از وفادارترین چهره های امتحان داده خود را برگزیده و به عنوان کاندیداهای رئیس جمهور رژیم اعلام کردند. با وجود این بند و بستهای که تحقق هرگونه انتخابات را ناممکن میساختند، مردم در حال غرقی که از روی ناچاری و ناامیدی به هر خار و خاشاکی می آویزند، به این شرط و شروط هم رضایت دادند. و با این امید کاذب! که اگر نمیتوانند به هر کسی که میخواهند رأی بدهند، حداقل از بین این چهار کاندیدای مورد اعتماد رژیم،

- که به سبب اشتراکات اساسی شان هیچ تفاوت سیاسی قابل توجهی با همدیگر نداشتند،

یکی را با رأی خود! برگزینند، به پای صندوقهای رأی گیری رژیم رفتند. بسیاری دلخوش بودند که بدینوسیله حداقل ادای رأی دهندگان کشورهای آزاد و دموکراتیک را در آورند و کسی را با رأی خود بر تخت دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی بنشانند. البته اینان همه به تجربه واقف بودند که:

"در ایران، انداختن رأی به صندوقهای رأی گیری رژیم ممکن، ولی کنترل خواندن و شمارش شدن این آراء ناممکن است."

بدین ترتیب، رأی گیری رئیس جمهور رژیم جمهوری اسلامی به سیاقی که از نظر فقدان حقوق دموکراتیک بی شباهت به سنتهای اسلامی ۱۴۰۰ سال پیش نبود، به انجام رسید، و نتایج نیز بر همان سیاقهای قبیلای اسلامی اعلام شدند.

نتایج اعلامی اما، مورد توافق همه "برادران" رقیب قرار نگرفتند (کاری که همیشه در حکومتهای اسلامی رسم بوده، و به جنگها و کشتارهای عظیم، و انشعابات مختلف مذهبی انجامیده است). اعتراضات آغاز شد، و نامزد اصلی این شعبده بازیهای انتخاباتی، مردم تهران را برای یک راهپیمائی اعتراضی دعوت کرد.

جمعیت زیادی شرکت کردند!

جالب این بود که در این راهپیمائی، این نامزد معترض برای یادآوری وابستگی نسبی خود به "سول و امامان" و بهره‌گیری سیاسی از آن، شال سبزی به گردنش آویخت. و گذاشت تا طرفدارانش نیز با تاسی به وی، با شال، پیراهن، کلاه، روسری و دستمال سبز سیدی، او را همراهی بکنند. بدین ترتیب، ناگهان رنگ "سبز سیدی" که در شیعه‌گری معرف "آل قریش" و "آل عبا"، و هم از آن نظر، به نوعی تقدیس شده است، جنبهٔ سمبلیک به خود گرفت. به طوری که بسیاری از ایرانیان داخل و خارج کشور، برای بیان اخلاص مذهبی-سیاسی خود به این "سید" بازمانده از قبیلهٔ قریش و امامان شیعه، صورت و انگشتان خود را به رنگ سبز در آوردند، و بدینوسیله خواستار پیروزی رهبر "سید سبز پوش" خود شدند.

از اینجا، حرکتی که گویا از مدتها قبل با عناوینی همچون "جنبش"، "سبز سیدی" و "اصلاحات"، برنامه ریزی شده بوده، شهرت یافت، و با استفاده از رسانه‌های جمعی- از جمله رادیو و تلویزیونهای نواستعماری بی بی سی، صداهای آمریکا، صدای اسرائیل و غیره- به عنوان "جنبش سبز ایران" به افکار عمومی ایرانیان و جهانیان معرفی شد. "جماعت سبز پوش" یا "سبز پوشان"، به هواداران این حرکت اعتراضی به رهبری سید حسین موسوی، و طرفداران این جناح از "رژیم و رژیمیان" اطلاق میشوند.

دو- مفاهیم و محتوای سیاسی- مذهبی رنگ سبز سیدی

۱- رنگ سبز در جهان امروزی مشخصهٔ محیط زیست و طبیعت است، اما برای "جماعت سبزپوش" ما، این رنگ نشان دهندهٔ "تعلق نژادی- مذهبی" رهبر سیاسی‌شان، "سید" حسین موسوی، به خاندان رسول و ائمهٔ شیعه است. در نتیجه، استفادهٔ سمبلیک از این رنگ سبز، معانی چندی را در بر دارد:

- اول این "تعلق نژادی- مذهبی به اسلام و فرقهٔ شیعهٔ جعفری"، مهم‌ترین ویژگی و وجه تمایز این رهبر و این حرکت سیاسی است،
- دوم این ویژگی، اساس تعلق خاطر جماعت سبزپوش به سید حسین موسوی و جناح وی را تشکیل می‌دهد و،
- سوم هدف نهائی پیوند سیاسی- مذهبی "سبز پوشان" و "بیعت‌شان" با این رهبر سبزپوش، ادامه دادن حکومت "جمهوری اسلامی و اجرای شرع مبین و فقه جعفری" است.

۲- لازم به یادآوری است که گزینش رنگ سبز، در اصل، گزینشی فرهنگی- سیاسی هم است. چرا که هم به سهم خود، تئوری تعلق فرهنگی ایرانیان به باورهای فرقه شیعه گری جعفری را تأیید می کند^{۲۲} و هم انعکاسی از تاریخ سیاسی- اجتماعی سده ها و دهه های اخیر ایران است. تاریخ سده های اخیر ایران با ادعای خویشاوندی سلسله صفوی با امامان شیعه و در نتیجه، با حکومت سیاسی- مذهبی صفویان به نیابت "امام زمان غایب" این فرقه آغاز، و با دخالت های بازیگران سیاسی بی که خود را منسوبان و نایبان قوم بنی هاشم و امامان شیعه می دانند، ادامه یافته است. "سید" روح الله خمینی یکی از آخرین بازیگران سیاسی منسوب به این قوم عربی بود.

در این مدت طولانی، "تقدس مذهبی سید ها و ملایان" همچون باور زیربنایی شیعه گری، با زور و تزویر، و سپس حتی با تبلیغات استعمارگرانه انگلستان^{۲۳} به مردم ایران تحمیل شده، و آن را به عنصری از عناصر فرهنگی ایرانیان تبدیل کرده است. به طوری که امروزه روز هم، دغلبازی ها، تجاوزات و کلاهبرداری های رسوای سیدها و ملایان مدعی نیابت امام زمان - از دکانویسان حرفه ای شهر و روستا گرفته تا مدعیان کرامت و معجزه رهبران بنیادگرای اسلامی - به آسانی مورد اغماض مردم قرار می گیرند. حتی بسیاری برای رهائی از دست ظلم و جور این سید و ملای ظالم و دزد، راهی جز دنباله روی و تقلید آن سید و ملای ظالم و دزد نمی شناسند.

۳- گزینش رنگ سبز به عنوان سمبل سیاسی- مذهبی، در عین حال، بیان کننده این واقعیت است که این جماعت، ویژگی قابل استناد دیگری در رهبر برگزیده شان نیافته اند. در واقع، "سید" حسین موسوی، رهبر جماعت سبزپوش،
- نه حرفی در مورد احترام به حقوق بشر و دادن دموکراسی و آزادی به ایران و ایرانیان زده،
- نه قولی برای تغییر و تحول در نظام حکومتی و قانون اساسی رژیم اسلامی داده و،

^{۲۲} ر. ک. به فصل آغازین جلد ۳ کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی".

^{۲۳} ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلامگرایی در ایران و ترکیه".

- نه حتی گذشته و سابقه سیاسی اش نوید دهنده اصلاحات و بهبودی، از طریق لغو احکام و قوانین قرون وسطائی اسلامی و شرعی حاکم بر ایران است.

در ضمن، حتی هواداران پر و پا قرص وی نیز قادر به انکار این واقعیت تاریخی نیستند که مردم ایران یکی از بدترین دوره های تاریخ پر از سرکوبی و ستم دوره رژیم جمهوری اسلامی را در زمان حکومت همین "سید" حسین موسوی تجربه کرده اند. وی از آن پس نیز عضو ارگان های مهم رژیم اسلامی بوده و در شکل گیری استراتژی های سرکوبگرانه این رژیم، نقش های تعیین کننده داشته است. به بیان دیگر:

- سید حسین موسوی، شریک و سهیم مسئولیت های تاریخی، سنگین و سهمگین سرکوبی ها، جنایات و خورن و بردن های ۳۰ ساله اخیر رژیم است.

از این نظر، اتهامات وارده بر سید حسین موسوی در مقام مقایسه، از اتهامات بسیاری از جنایتکارانی که در دادگاههای حقوق بشر اروپا محاکمه و محکوم شده اند، بیشتر و هولناکتر اند. به بیان دیگر، موسوی، بنا به ضرب المثل معروف، "رطب خورده ای است که قادر به منع یا حتی تقلیل رطب سرکوبی و دیکتاتوری نیست!"

با این سابقه، حمایت اخیر جمع قابل توجهی از ایرانیان از وی، آنهم به امید دریافت آزادی و رها شدن از دست بربریت جمهوری اسلامی، صفحه جدیدی در تاریخ مبارزات اخیر ایران و جهان گشوده است. چرا که در تاریخ معاصر ایران و جهان، کمتر مجرم سیاسی و نظامی یی از این دست، بعداً به عنوان **ناجی قربانیانش** برگزیده شده است!

خاستگاه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جماعت "سبزپوش"

یک- دو نیمه و صد تکه پاره

می دانیم که مردم ایران از نظر پذیرش رژیم، دلبستگی به احکام اسلامی و تبعیت از رهبران جمهوری اسلامی، به دو نیمه اساسی "اسلامیان شریعتخواه

و حامیان رژیم" و "مسلمانان و غیر مسلمانان مخالف و دشمن رژیم اسلامی" تقسیم می شوند.^{۲۴}

نیمه اول، یعنی "اسلامیان شریعتخواه و حامیان رژیم اسلامی"، از همان سال های آغازین رژیم جمهوری اسلامی، در نهادهای مختلف آن شرکت کرده، و رأی دادن در بازی های انتخاباتی رژیم را نیز تکلیف شرعی خود فرض می کند.

نیمه دوم، یعنی "مسلمانان یا غیرمسلمانان مخالف و دشمن رژیم" در عین حفظ مخالفت نظری شان با رژیم، در عمل، از نظر شرکت در بازیهای سیاسی و رأی گیری های دروغین آن به گروه ها و لایه های مختلف چندی تقسیم می شوند:

۱- جمعی از این نیمه، اعمال جنایتکارانه، تجاوزات، خیانت ها و دزدی های رژیم را مبنای قضاوت و ارزیابی خود قرار داده، و با مراجعه به این سوابق عینی این سی و چند سال اخیر، نه امیدی به بهبودی رژیم دارند، و نه حاضر به حضور در بازی ها و نمایشات گول زننده اند. در ضمن، از نظر اینان، رژیم و مسئولیت هایش، مانند همه جای دنیا، جمعی است. در نتیجه، همه رهبران رژیم جمهوری اسلامی در مسئولیت های تخریب و تاراج کشور شریک اند. "خط و جناح خوب و بد" و "رهبر خوب و رهبر بد" در بین رهبران رژیم دیکتاتوری وجود خارجی ندارند. همه گردانندگان طراز اول، شریک جنایت و خیانت این ۴۰-۳۰ ساله اند، و هیچکدام نیز قادر به اصلاح آن چیزی نیستند که خودشان در تخریب آن سهم داشته و نقش ایفا کرده و میکنند.

هم از این رو، هرگونه امید و انتظار "اصلاحات" به مفهوم "بهبودی و دگرگونی اساسی در بنیادهای نظام" از سوی این رهبران، (چه آنانی که بر

^{۲۴} در بحثهای آکادمیک و سیاسی امروزی، ترمهای "مسلمان" و "اسلامی" دو گروه و جانبداری سیاسی-دینی مختلفی را بیان میکنند. "مسلمان" فردی است که از نظر فرهنگی، اجتماعی و (یا) دینی با اسلام در تماس و پیوند است. از این رو، یک مسلمان (یا مسیحی، یهودی و غیره نیز نسبت به دین خود) میتواند دیندار، بیدین، سکولر و لائیک، مدرن، چپ، راست، محافظه کار و غیره باشد، یا نباشد. این است که مردم غیر مسلمانی هم که در کشورهای مسلمان نشین زندگی میکنند، در مواردی مسلمان خوانده شده و برآورد میشوند. برای نمونه، همه مهاجرین و حتی اقلیتهای مذهبی ایرانی در اروپا به سبب وابستگی شان به فرهنگ اسلامی کشور زادگاه خود، به عنوان مسلمانان ایران، شمارش و آمارگیری میشوند.

در مقابل، "اسلامی" به مسلمانی اطلاق میشود که خواهان اجرای احکام و شریعت اسلامی است. بدین معنی، ما همه مسلمانییم، ولی از بین ما، فقط تعدادی به عنوان هواداران اسلام سیاسی و شریعتخواه، اسلامی به حساب می آیند.

سر کار اند، یا از سریر قدرت به کنار زده شده اند)، غیر منطقی، ساده نگرانه، خود گول زدن، بی جا و مهم تر از همه، خیانت به خود، جامعه و نسلهای فرداست.

اینان در ضمن، هیچ اصلاحاتی را در نظام قرون وسطائی رژیم جمهوری اسلامی ایران، امکانپذیر نمی بینند. "خانه از بیخ و بن ویران است" و برای آباد کردنش باید به تمامی فرو ریخته شود".

در نتیجه، این بخش از مخالفان رژیم نه فقط هیچ دلیلی برای هرگونه دلبستگی به ادعاهای این یا آن رهبر و خط و جناح رژیم دیکتاتوری نمی بینند، بلکه از هر گونه مشارکت سیاسی و حضور در بازی ها و نمایشات انتخاباتی رژیم هم دوری می گزینند. بسیاری در بحث های خصوصی نیز از مهر نخوردن شناسنامه هایشان به خود می بالند و آنرا به درستی نشانه پایداری، فداکاری و حتی شجاعت اخلاقی خود معرفی می کنند.

۲- جمعی دیگر از این نیمه، ضمن حفظ موضع مخالفت با رژیم، که اکثراً نیز با انتقاد روزانه و حتی تعریف جوک های آخوندی همراه است، در عمل، به بهانه های مختلف، در بازی ها و نمایشات انتخاباتی رژیم شرکت می کنند. سبب ها و بهانه ها فراوانند، و از قطع سهمیه های جیره بندی تا اخراج از کار، ممانعت از تحصیل و استخدام، و حتی بازداشت، مجازات و ترور، طیف وسیعی را تشکیل می دهند.

عده ای از اینان، کم و زیاد به لطف این یا آن مأمور رژیم دلبستگی دارند. عده ای، مردم خوش خیالی هستند که هنوز هم در انتظار اصلاح و بهبودی "خود به خودی" رژیم اند. عده ای هم فاقد سواد و درک و فهم درست و حسابی سیاسی اند، و به همین سبب نیز به حرفی گول میخورند. عده ای نیز به سبب "عادت های تاریخی- فرهنگی بی" که محصول دیکتاتوری درازمدت و تاریخی در ایران است، قادر به بریدن تمام بندها با "قدرت قهار" حاکم نیستند.

بسیاری از مردم تحت ستم ما، به سبب این "عادت های تاریخی - فرهنگی"، "روانشناسی اجتماعی بی" یافته اند که عموماً در بین مردم "دیکتاتوری زده" رایج است. اینان در آغاز، و تا زمانیکه زبان زور به میان نیامده، تن به تبعیت از والدین، معلمان، اولیاء، حاکمان، رؤساء و مقامات بالا نمیدهند، ولی وقتی زبان زور را شنیدند، و مورد تهدید و تعرض قدرت مافوق قرار گرفتند، نه تنها سر به تبعیت فرود می آورند، بلکه حتی آنان را با "پدر بزرگ

خاندان ها" و "خدای جبار و قهار اسلام" یکی میکنند، و در برابرشان دولا و راست شده، به ذلالت می افتند.

خیلی ها نیز به تن جباران ظالمی که با زور و قلدری جان و مال می ستانند، لباس تقدس و الوهیت می پوشانند و همان اندازه که خود را مجبور به تبعیت بی چون و چرای خدای قدر قدرت اسلام می بینند، فرمانبری از آنان را نیز وظیفه الهی خود میپندارند. آیا اگر انوشیروان از نعلش مزدکیان "باغ معلق" نمی ساخت، شاه عباس هر مخالفی را در لای دیوار زنده به گور نمی کرد، و خمینی در چنین ابعاد وسیعی جان و مال نمی ستانند، "عادل"، "کبیر" و "امام" لقب می گرفتند؟

در هر حال، این گروه از مخالفان ذهنی رژیم اسلامی که در عمل، بهانه ها و سبب های مختلفی برای خدمتگذاری به رژیم و تبعیت از حرکات سرکوبگرانه اش می یابند، همان نقشی را بازی می کنند که هواداران وفادار و معروف به حزب الله رژیم. تفاوت در این است که اینان اکثرا در حرف به رژیم مورد حمایتشان ایمان ندارند و حتی فحش هم میدهند، ولی در عمل به همان اندازه، در خدمت رژیم قرار گرفته و به دوام و بقایش یاری می رسانند که حزب الهی های رژیم. طبیعی است که رژیم جمهوری اسلامی نیز از همکاری و همراهی این دسته از مخالفان بسیار ممنون و راضی باشد، چرا که:

- رژیم "تبعیت" لازم دارد و نه "ایمان". و اینان با شرکت در بازی های انتخاباتی و نمایشات رأی گیری، و حضور در راهپیمائی های سیاسی-مذهبی رژیم، این شرط تبعیت را به جا می آورند.^{۲۰}

^{۲۰} آیه ۱۴ سوره الحجرات قرآن به شرح زیر نشان میدهد که محمد نیز با وجودی که به نام خدا و برای دعوت مردم به ایمان به یکتاپرستی بپا خاسته بود، ولی در نهایت، در مواقع لازم بین ایمان هواداران خود به خدا و تبعیت شان از فرامین نظامی- سیاسی خود، تبعیت سیاسی- نظامی را ارج دانسته، و عدم ایمان به خدا را به کسانی که از او و فرامینش تبعیت میکردند می بخشید. به بیان دیگر، "تبعیت سیاسی-نظامی" از خود را بر "ایمان دینی" به خدا ترجیح میداد. "اعراب بادیه نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، ایمان نیاوردیده اید، ... چون هنوز ایمان در دل شما داخل نشده و (با این وجود) اگر از خدا و پیامبر او اطاعت بکنید، چیزی از (پاداش) اعمالتان نمیکاهد" (ترجمه تفسیر المیزان و ترجمه قرآن بهالدین خرمشاهی).

- ریشه های اجتماعی و اقتصادی طرفداران اصلاحگران سبز پوش

حالا اگر از زاویه این تقسیم بندی موافق و مخالف به ارزیابی خاستگاه های رأی دهندگان سبزپوش برخیزیم، نتیجه می گیریم که هواداران سبزپوش به صرف شرکت در بازی های رأی گیری رژیم:

۱- یا به نیمه اول، یعنی "اسلامیان و حامیان رژیم اسلامی" تعلق دارند و حزب الهی و مقلد این و آن آیت الله و جناح اسلامی، و در نتیجه "شرکای کوچک جنایات بزرگ!" رژیم اند،

۲- یا به بخشی از نیمه دومی هائی تعلق دارند که در حرف، مخالف رژیم اند، ولی در عمل، به سببها و بهانه های مختلف در خدمت رژیم و رژیمیان قرار گرفته، و "دانسته یا ندانسته"، به دوام و بقای رژیم یاری می رسانند. از این رو:

- رأی دهندگان به نامزدهای رژیم، بر خلاف ادعاهای مخالف آمیزشان علیه رژیم جمهوری اسلامی، در عمل در خدمت منافع رژیم قرار میگیرند، و در واقع، علتی از علل وجودی رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند!

دو- جایگاه طبقاتی هواداران سبزپوش

فیلم های تظاهرات تهران و ایران نشان می دهند که "سبز پوشان" در مقام مقایسه با به اصطلاح "سیاه پوشانی" که به هواداری نیمه بر تخت نشسته رژیم - یعنی جناح خامنه ای و احمدی نژاد- تظاهرات میکردند، ظاهری آراسته تر داشته، و ظاهراً از لایه های میانی و میانی به بالای طبقه متوسط شهرنشین ایران می آمدند. با این برداشت، می توان علت حمایت بخشهایی از **جماعت سبزپوش** از جناح به اصطلاح "اصلاح طلب رژیم" (اصلاح چی؟) را به "جایگاه و تعلقات طبقاتی" آنان نسبت داد. ظاهراً مردمی که به هر سببی از مواهب اقتصادی جمهوری اسلامی برخوردارند، بیش از نیمه دیگری که به نان روز محتاجند، خود را به اهداف "لیبرالیسم اقتصادی" (و نه لزوماً لیبرالیسم و آزادی اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی!)^{۲۶} جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی نزدیک تر می بینند.

^{۲۶} هواداری از لیبرالیسم اقتصادی (به معنی آزاد بودن سرمایه و سرمایه دار از کنترل دولت و حکومت) به این معنی نیست که اینان از لیبرالیسم سیاسی (از جمله به معنی آزادی فکر و ایدئولوژی سیاسی)، لیبرالیسم فرهنگی (از جمله به معنی آزادی طرز و نحوه زندگی فردی و گروهی) یا لیبرالیسم اجتماعی (از جمله به معنی آزادی فردی و خصوصی) دیگران هم حمایت میکنند، یا حتی اجازه میدهند هر کس تا زمانی که مزاحم آزادیهای دیگران و جامعه نشده، بدون

ظاهراً این جمعیتها و جریاناتی که به خاطر اشتراکات طبقاتی، خود را همراه و همگام با مرامهای لیبرالی اسلامیان نوع بازاری و سرمایه دار می بینند، هنوز دوره کودکی خود را طی میکنند و به مرحله سازمان دهی و تبعیت رهبری شده نرسیده اند.

این البته به معنی ندیدن این واقعیت نیست که "جماعت سبزپوش" هوادار این جناح رژیم، در درون از طیف ها و لایه های اجتماعی مختلفی تشکیل شده، و در دراز مدت، هر طیف و لایه ای نیز به خاطر خاستگاه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود، علائق مختلفی را پی جسته و نمایندگی خواهد کرد.

سه- تعلقات مرکز نشینی و حاشیه نشینی

اگر تعیین جایگاه و علائق طبقاتی جماعت سبزپوش با دشواری هائی روبروست، جایگاه آنان در تقسیم بندی های "مرکز و حاشیه شهری" و "سنتی و مدرن" با ضریب اطمینان بیشتری قابل توضیح است. ظاهراً سبزپوشان بیشتر از جماعت سیاه پوش عمدتاً بر آمده از لایه های "حاشیه نشین و سنتی" که به طور معمول در تظاهرات رژیم شرکت کرده و پا به پای آنان رژه میروند، به لایه های "مرکز نشین و نسبتاً مدرن شهر نشین" جامعه تعلق دارند. از این نظر، اینان با ایرانیان برون مرزی خویشاوندی اجتماعی و فرهنگی نزدیک تری دارند.

در این صورت، میتوان گفت که این اولین باری است که مردم برآمده از "لایه های نسبتاً مدرن شهری"، در ابعادی به این بزرگی، خود را به عنوان رای دهندگان این، یا آن جناح رژیم اسلامی ثبت نام می کنند.

موج حمایت لایه های مدرن شهری، اولین بار در جریان بازی های دو خردادی خاتمی بروز کرد، ولی سرکوبی های زنان، دانشجویان، کارگران صنعتی، روزنامه نگاران، معلمان و غیره، در پس استقرار خط دو خردادی، و همچنین پشت کردن خاتمی به "اصلاح طلبانی" که تحت سرکوبی رژیم قرار گرفته بودند، بعداً این پیش بینی اولیه را تقویت کرد که:
- شرکت و حمایت دو خردادی، پدیده ای موقت و گذرا بوده،

مزاحمت و کنترل به زندگی بی خود بر میگزیند ادامه دهد. پس از دید اسلامیان، لیبرالیسم اقتصادی یک چیز، ولی لیبرالیسم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چیز دیگری است. لیبرالیسم اقتصادی بر آزادی بهره کشی اقتصادی قوی از ضعیف در اسلام تأکید میکند، ولی این آزادی بهره کشی طبقاتی نوع اسلامی از طریق شدیدترین سرکوبیها و دیکتاتوری های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تحقق می یابد.

- مردم از پشت کردن خاتمی به اصلاحگران، درس کافی گرفته اند و،
- رژیم اسلامی کماکان در بین لایه های مدرن طبقه متوسط شهر نشین ایران
جای پائی ندارد.

اما، حالا این انبوه جمعیت معترضی که به دنبال رهبران سبزیپوش راه پیمائی کردند، گواهی می دهند که یا این پیش بینی در حد و حدودی درست نبوده، یا حالا شرایط ایران تغییر کرده، و رژیم اسلامی قادر به لانه کردن در بین لایه های نسبتاً مدرن شهری شده است.

البته هنوز معلوم نیست چه درصدی از معترضین خیابانی، در عمل نیز در بازی های رأی گیری رژیم هم شرکت کرده، و مرید و مقلد مستقیم ملایان و این یا آن جناح رژیم به حساب می آیند. این هم کماکان جای سؤال است که چه درصدی بدون آنکه گرایش یا وابستگی خاصی به این یا آن فرد و جناح رژیم داشته باشند، فقط از این فرصت برای بیان نفرت و تنفر خود از رژیم اسلامی و حکومت ملایان استفاده کرده و به خیابان ها ریخته بودند.

البته پاسخ این سؤال، نتیجه شرکت مردم در راه پیمائیهای جناح سید حسین موسوی را تغییر نمیدهد، چرا که راه پیمائی ها اساساً و مستقل از نیت و خواست شرکت کنندگان، به نام رهبران و ترتیب دهندگان آن ها ثبت می شوند. از همین رو هم، بی توجه به نیت، علت و قصد شرکت کنندگان در راه پیمائی هائی که به نام این جناح رژیم ثبت شده، صرف شرکت مردم در صفهای موسوی و سایر رژیمیان، نشاندهنده افزایش نفوذ کلیات رژیم جمهوری اسلامی در بین لایه های نسبتاً مدرن شهری در داخل و خارج کشور است.

دلایل مختلفی برای توجیه این حمایت قابل طرح اند. از آن جمله، میتوان گفت که این افشار پس از سرکوبی و سانسور فرهنگی سه دهه گذشته، حالا دیگر با شرایط نظام حکومت دینی حاکم خو گرفته و تطبیق یافته اند. جمعی به بیان خود، از سقوط رژیم ناامید شده، و جمعی نیز تحت تأثیر تبلیغات اروپا و امریکا، به اصلاحات فرضی "اصلاحگران رژیم" امید بسته و دلگرم شده اند. و در نتیجه، بخشی از مردم برخاسته از لایه های مدرن و لائیک اجتماعی،

(به جای خواست سرنگونی رژیم و تغییرات بنیادی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران)،

به بهبودی های جزئی در مناسبات روئائی و تقلیل کنترل های اجتماعی و فرهنگی روزمره رضایت داده اند. از همین رو هم هست که شعار "زنان در محدوده قوانین و مقررات اسلامی آزادند"، به یکباره باعث خیزش موج عظیم حمایت زنان جوان برآمده از لایه های مدرن شهری می شود، بدون آن که کسی بپرسد که:

- کدامیک از قوانین و ظلم و جورى که به زنان ایران تحمیل شده و می شود، از اسلام بر نیامده و از شرع اسلامی ناشی نشده است؟ و،
- اساساً اسلام و شرع اسلامی با کدامیک از این اجحافات و تجاوزات "آپارتاید جنسی ایران"، مخالف است؟

شرکت در بازیهای انتخاباتی رژیم معادل رأی دادن به ماندگاری رژیم است

۱- اهداف ثانوی نمایشات انتخاباتی

همه واقف اند که بر اساس میانی ایدئولوژیکی رژیم بنیادگرای اسلامی و فتوای صریح و کتبی خمینی، حق انتخاب رهبران جامعه از آن "امام زمان" و نمایان اوست. "امت اسلامی ایران، هیچ حق و اختیاری برای انتخاب رهبران جامعه خود ندارد و اساساً انجام انتخابات با اهداف و به سبک غربی، غیر شرعی و مردود است". در نتیجه:

۱- در حکومت اسلامی موجود در ایران، بازیهای انتخاباتی رژیم برای دادن حق تصمیم گیری به دست مردم انجام نمی گیرد.

می پرسند پس چرا رژیم اسلامی اینهمه روی بازی انتخاباتی وقت و انرژی و سرمایه میگذارد، و حتی به خاطر انجام تشریفات دروغین انتخابات، پیه جناح بازی و عمیقتر و علنی تر کردن تضادهای داخلی اش را به تنش میمالد؟ پاسخ این است که در دنیای امروزی هیچ رژیمی بدون انجام انتخابات ولو دروغین و تقلبی، قادر به ادعای پذیرش بین المللی نیست. رژیم های دست نشانده ای از این دست، حتی از سوی حامیان ابرقدرت شان هم مورد شناسائی قرار نمی گیرند. این است که استراتژی سازان رژیم اسلامی، از همان آغاز دوره تصدی خمینی، که خود فتوای غیر شرعی بودن دخالت

"امت مسلمان" در انتخاب رهبران جامعه اسلامی را صادر کرده بود، برای انجام نوعی "بازی انتخاباتی"، راه حلی شرعی تدارک دیدند. نهادهای سرکوبگر رژیم، از آن میان "شورای نگهبان ملایان"، حق کنترل بازی ها را به عهده گرفتند، و رژیمیان این همه را به عنوان "انتخابات اسلامی" به دوستان و حامیان جهانی شان عرضه کردند. در نتیجه، میتوان نتیجه گرفت که:

2- انتخابات رژیم اسلامی از اساس برای نمایش و فروش به اربابان و ابرقدرت های خارجی شان تدارک دیده شده است و هیچ نقشی در گزینش رهبران جامعه ایران اسلامی ندارد.

این است که همراه با تدارک این بازیهای تبلیغاتی، رهبری دینی وقت، - یعنی خمینی و سپس خامنه ای، و همچنین نایبان و مأموران آنان در سمتهای مختلف رژیم، از رفسنجانی و میرحسین موسوی تا کربوبی و غیره - با مراجعه به راه حل ها و حقه بازیهای شرعی خود، افراد مورد نظر خود را به سمت مشاغل رهبری ریز و درشت جامعه منصوب کرده اند. به جای مردم، کاندیداهای موافق میل خود را بر گزیده اند، و حتی در مورد تعداد آراء موجود در صندوق های رأی گیری تصمیم گرفته اند.

تمامی این کارها از زاویه دید دموکراسی غربی، "تقلب در انتخابات" اند، اما با ترم های دینی و فرقه ای رژیم، "انتخاب رهبران جامعه به دست نایبان بر حق امام زمان" نام دارند، و هم از آن رو، مشروع و حلال به حساب می آیند. از این رو، هواداران و امت رژیم نیز از نظر شرعی خود را موظف می بینند تا این "تصمیمات و تقلبات" را به عنوان "حکم شرع نایب و نایبان امام زمان"، واجب و لازم الاجرا تلقی کنند، و در مقابل تصمیمات صادره از سوی رهبر دینی رژیم، سر تسلیم فرود آورند. انتصاب همه اعضای نهادهای رژیم، از جمله انتصاب خامنه ای به رئیس جمهوری و سپس به رهبری دینی جمهوری اسلامی، انتصاب هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهورهای رژیم، و همچنین انتصاب سید حسین موسوی به پست نخست وزیری و غیره، همه بر اساس این گونه فتاوی، تصمیمات شخصی و شیوه های قرون وسطانی انجام شده اند.

جالب است که استعمارگران و امپریالیست های اروپائی و آمریکائی، که از برکت استراتژی بنیادگرایی و رژیم های اسلامی دست نشانده خود به میلیارد میلیارد دلار نفتی- تسلیحاتی ایران و منطقه چنگ می اندازند، این بازی های

سر تا پا تقلبی را مورد تأیید قرار داده، و بدین وسیله، مناسبات و معاملات خود با رژیم را توجیه می کنند. بهانه این است که - "مردم ایران نیز لایق همان "دموکراسی نوع اسلامی بی" هستند که رژیم برگزیده شان! تدارک می بیند".

آنان با این بهانه، زیر پا گذاشتن سیستماتیک حقوق بشر و آزادی ها و حقوق مندرج در منشورهای جهانی و اروپائی در ایران را زیر سؤال نمی برند، یا از بیان لزوم تغییر قوانین قرون وسطائی و ضرورت تضمین امنیت قضائی چشم می پوشند.

"این بازی های کثیف دو سویه" تا زمانی که رژیم قادر به جلب مشارکت توده های میلیونی است، بدون مشکل و با موفقیت پیش رفته و خواهد رفت. در این مدت، هر وقت رژیم لازم دیده و می بیند، برای اثبات کنترل خود بر مردم ایران، توده های هوادار و "امت مقلد" خود را به پای صندوق های رأی گیری اش برده و برای نامزدهای منصوب شده از سوی رهبر و رهبران اسلامی اش، رأی و تأییدیه گرفته و میگیرد.

۲- شرکت و عدم شرکت

توجه داریم که همانگونه شرکت توده های مردم در بازی ها و نمایشات سر تا پا تقلبی رژیم، باعث پذیرش جهانی این بازیهاست، عدم شرکت آنان در این نمایشات دروغین نیز این پذیرش را خدشه دار می کند. به بیان دیگر:

- صرف شرکت توده های وسیع مردم در بازی ها و نمایشات رژیم (بی توجه به علل و نیات شرکت کنندگان)، به وسیله ای تعیین کننده برای سنجش کنترل رژیم و محبوبیت اش در بین مردم ایران تبدیل شده است. بدون شرکت میلیونی مردم ایران در این نمایشات رأی گیری، رژیم اسلامی قادر به ادعای صلاحیت خود برای ادامه حکومت و پیشبرد شیوه خوردن و بردن و سرکوب کردنش نیست. در نتیجه:

ماندگاری رژیم منوط به این است که به اربابان جهانی خود نشان دهد که مردم در بازی های انتخاباتی رژیم شرکت می کنند، و به هر آهنگی که رهبران اسلامی می نوازند، می رقصند.

سه- زنگهای خطر

این است که با تقلیل مردم دنباله رو و مقلدان رژیم ملایان، و افشا شدن هر چه بیشتر رژیم و رهبران اسلامی در افکار عمومی مردم برآمده از "طبقه"

متوسط شهرنشین ایران^{۲۷}، زنگ های خطر برای بسیاری از رهبران رژیم به صدا در می آید. ترس از آن است که "پشت کردن مردم" به بازی ها و عدم علاقه شان به شرکت در نمایشات رسوای انتخاباتی رژیم، ممکن است جمهوری اسلامی را در شرایط ماه ها و روزهای پایانی رژیم شاه برافتاده قرار دهد!".

این بود که برای راضی کردن "دوستان اروپائی" رژیم که همراه با حکومت آمریکا، خواستار اصلاحاتی برای جلب نظر مردم شهرنشین اند، بازی دو خردادی به اجرا درآمد. اجرای این بازی به خاطر جلب مشارکت افشار میانی و مدرن شهری، بر اعتبار و شانس ماندگاری رژیم افزود، باشد که ساخت بسیار ارتجاعی رژیم قادر به تحمل ادعاهای اصلاحاتی بسیار جزئی این دوره هم نشد و این دفتر به زودی بسته شد. در چنین حال و احوالی است که:

- شرکت اخیر مردم، به خصوص لایه های میانی و مدرن شهری، در بازی های رأی گیری رئیس جمهور رژیم (چه در رأی گیری، یا در اعتراضات بعدی اش)،

فی نفسه به معنی رأی بر ماندگاری رژیم تلقی شد، مستقیماً بر اعتبار جهانی رژیم افزود و، ماندگاری اش را تضمین کرد و میکند.

چرا که رژیم بدین وسیله نشان داد که در میان لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران نیز جای پای محکمی دارد و موفق به جلب نظر رضایت این بخش از مردم ایران هم شده است. این است که میتوان نتیجه گرفت که:

- صرف شرکت در بازی های رأی گیری رژیم (بی توجه به هدف شرکت کننده)، به معنی حمایت جهانی از رژیم و موجب مسئولیت تاریخی و وجدانی است.

چرا رأی دادن و راهپیمایی در صف این یا آن رهبر و جناح رژیم به معنی طرفداری از کلیات رژیم جمهوری اسلامی است

بر اساس این واقعیتها هم بود که قبل از آغاز بازی رأی گیری رئیس جمهور اسلامی، بخش عمده اپوزیسیون ایران در برون مرز، با درک درست شرایط

^{۲۷} برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران ..."، پیشین.

جهانی، مشخصاً لایه های میانی مردم شهرنشین ایران را به عدم شرکت در نمایشات رأی گیری و نیافتادن به دام رژیم فرا می خواند.

می بینیم که در واقعیت امر، صرف پشت کردن مردم به نمایشات رأی گیری و نشان دادن قهر و نافرمانی شان از رژیم و اعمالش، راه مبارزه سهل و ساده و بی خطری است که می تواند ابرقدرتهای حامی رژیم اسلامی^{۲۸} را مجبور به فشار به رژیم اسلامی برای تجدید نظر و عقب نشینی از مواضع سرکوب گرانه اش بکند، و حتی برای جلب نظر طبقه متوسط شهرنشین ایران، دادن امتیازاتی را شرط بگذارد.

"جماعت سبز پوش" اما، به این دلایل گوش ندادند و به این دعوت ها واقعی نگذاشتند. آنان به جای این راه ساده فشار برای عقب نشینی رژیم، راه مشارکت با رژیم را برگزیدند. آنان نه فقط در رأی گیری دروغین رژیم فعالانه شرکت کردند، بلکه (بدون آن که حتی قولی برای اصلاحاتی ولو ابتدائی ولی مشخص و معلوم بگیرند)، به کسانی که مستقیماً در جنایات سیاسی و نظامی رژیم شریک و سهیم بودند، رأی دادند. بسیاری از طریق اینترنت در لیست های بلند هواداران رهبران (این، یا آن جناح رژیم اسلامی) اسم نوشتند، و بسیاری برای حفظ جان رهبران و پایه گذاران سرکوبگر دیروز و امروز رژیم اسلامی، به جمع آوری امضاء دست زدند.

این کارها هر کدام به تنهایی به مثابه ثبت نام به عنوان "امت اسلامی" و "حزب الله" ملایان و رژیم است، و هیچ عذر و بهانه ای مثل "لیت من این، یا آن بوده یا نبوده"، این واقعیت و پیام بیرونی آن را تغییر نمی دهد. چرا که امروزه در تمام دنیا، رأی مردم به این، یا آن حزب و سازمان، بی توجه به محتوا و نیت رأی دهندگان، به معنی رأی اعتماد به نظام سیاسی حاکم است. هر رأی انتخاباتی (چه مخالف یا موافق!)، به عنوان رأی اعتماد به کل نظام به حساب می آید. این است که موفقیت رژیم ها با درصد شرکت کنندگان در بازی های انتخاباتی شان سنجنده می شود و نه فقط درصد آرائی که به نفع خود میگیرند. این بود که در ایران نیز:

- صرف شرکت در رأی گیری، یا حتی صفهای اعتراضی "سبزپوشان"، رأی به کلیت رژیم جمهوری اسلامی تلقی شد (که در تمام دنیا این چنین ارزیابی میشود!) و،

^{۲۸} برای اطلاعات بیشتر در مورد عملکرد این کشورها و بازار جهانی ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران ..."، پیشین.

- شرکت کنندگان در این بازیها و اعتراضات رأی گیری، بی توجه به هواداری شان از این یا آن نامزد انتخاباتی، به عنوان هواداران و طرفداران کل رژیم جمهوری اسلامی ثبت شدند.

می بینیم که در این ارزیابی ها، "نیت و توجیه شخصی رأی دهندگان" مورد ارزیابی قرار نگرفتند و نمی گیرند. این مثل شرکت شخص بی دین و بی ایمان دینی در نماز جماعت مسلمانان است. شرکت در نماز جماعت، معرف دینداری، تأیید پیشنهاد و تعلق به گروه مذهبی-سیاسی نمازگزاران است. کسی نمی تواند هم در نماز جماعت فرقه ای معین شرکت بکند و هم از فرستادن پیام های فرقه مربوطه دوری بگزیند. هیچ شرکت کننده ای در نماز جمعه نمی تواند ادعا بکند که:

- "من با شرکت خود در نماز جماعت، پیام بی دینی می دهم،

- صلاحیت پیشنهاد را زیر سؤال می برم یا،

- اسلام سیاسی را رد می کنم".

البته ممکن است چنین کسانی هم در بین شرکت کنندگان نمازهای جماعت پیدا شوند، ولی پیامی که شرکت اینان در نماز جمعه به بیرون می فرستد، همان است که معمولاً از شرکت در نماز جماعت، درک و فهم می شود.

شرکت کردن در رأی گیری رژیم نیز به همین صورت عمل می کند، و پیامی که یک چنین کاری به دیگران فرستاد، فارغ از نیتهای شخصی شرکت کنندگان بود.

این همه می رساند که:

- **جماعت رأی دهنده به نامزدهای رژیم، به صرف حضورشان در رأی گیری یا هواداری شان از این، یا آن فرد و جناح وابسته به رژیم ترتیب دهنده رأی گیری، به رژیم سرکوبگر اسلامی فرصت داده و می دهند تا شرکت شان در رأی گیری سر تا پا تقلبی خود را به عنوان "رأی اعتماد مردم ایران به رژیم اسلامی"، در بازار سیاست جهانی به فروش برساند، و بدین وسیله، برای ماندگاری خود از اربابان جهانی اش رأی اعتماد بگیرد.**
این همه آیا،

- زنگ های بیدارباش را برای مردم مدرن و لائیک که به تصورات واهی اصلاحات، در رأی گیری رژیم شرکت کرده اند، به صدا در نمی آورد؟

- پشیمان شان نمی کند که چرا در عین مخالفت با رژیم اسلامی، ناخواسته به حمایت آن بلند شده و ماندگاری و تسلط و جباریت رژیم اسلامی را سبب شده اند؟

- شرمنده شان نمی کند که چرا باید به خاطر اشتباهی بودن صف بندی شان، نیت و لو نیک شان برای رسیدن به آزادی و اصلاحات، به نام رژیم سرکوبگر اسلامی و جناحی از جناحهای آن تمام شود؟ و،
- پشیمان شان نمی سازد که چرا باید به خیال مثلاً "انتخاب بد از بدتر"، به کاری دست میزدند که نتیجه اش به ماندگاری هر دو جناح بد و بدتر انجامیده است؟

این همه آیا کفایت نمیکند تا همه آنانی که صادقانه مخالف رژیم اسلامی و خواهان دموکراسی و "جدائی دین از سیاست" در ایران اند، از این بیعد:
- از شرکت در هرگونه راهپیمائی ملایان، رژیمیان و جناحها و نیمه جناحهای به اصطلاح خوب و بد رژیم سرکوبگر اسلامی دوری بگزینند؟

- به صراحت تمام از حکومت اسلامی سبزپوشان و دیکتاتوری سیاه و تجربه شده رهبران سابقه دارشان دوری بگزینند؟ و،
- با درس گرفتن از آنچه پیش آمده، منبعث از دیدن علائم و رنگهای سبز و سیاه و سرخی که ادامه دیکتاتوری اسلامی را نمایندگی میکنند، دچار شبهه نشده، و از آلوده شدن در احزاب، دستجات، فرقه ها و جنبش های اسلامی و طرفداران دینسالاری و شریعتخواهی خودداری بکنند؟
پاسخ درست به این پرسش و پرسشهایی از این دست را به خوانندگان کتاب و وجدان بشری شان واگذار میکند.

